

بررسی و نقد فضای چهارگانه کانت

احمد احمدی*

رییس سازمان سمت

(تاریخ دریافت: ۸۹/۵/۱۲؛ تاریخ تصویب: ۸۹/۷/۲)

چکیده

کانت مدخل نظام فلسفی خود را در کتاب سنجش خرد ناب قضیه قرار داده است. و بر پایه تقسیمی چهارگانه از قضیه و تحلیل و بررسی هر یک از اقسام تلاش می‌کند تا لوازم و نتایج مورد نظر خود را بگیرد. او مسائلی مهمی از قبیل امکان مابعدالطبیعه، توجیه علیت، ضرورت و کلیت، تبیین مبانی علوم طبیعی و مانند آن را بر پایه همین تحلیل و تقسیم استوار کرده است. اگر ثابت کنیم که شروع او ناصواب است و راه‌های دیگری برای تبیین - مثلاً ضرورت و کلیت - وجود دارد، توانسته‌ایم مبانی بسیاری از تصورات کانت را باطل کنیم. ما در این مقاله راه دیگری پیموده‌ایم و نشان داده‌ایم که نظر کانت مخدوش است. ما به وضوح نشان داده‌ایم که همه فضاها تحلیلی پسینی است.

واژگان کلیدی

علم حضوری، شهود، کلیت، تحلیلی پیشین، تحلیلی پسین.

مقدمه

کانت بر این اساس که مبنای معرفت، قضیه و تصدیق است - نه تصور - به تقسیم قضایا می‌پردازد و آنها را به چهار قسم تقسیم می‌کند:

۱. قضایای پیشین^۱ یا پیش از تجربه،

۲. قضایای پسین^۲ یا پس از تجربه،

۳. قضایای تحلیلی^۳،

۴. قضایای تألیفی^۴.

و سپس با تلفیق این قضایا با یکدیگر چهار نوع قضیه یا حکم تازه به دست می‌آورد:
الف) قضیه تحلیلی پیشین - مانند: هر جسمی ممتد است یا هر جسمی نفوذناپذیر است.
ب) قضیه تحلیلی پسین مصداق ندارد، زیرا قضیه تحلیلی ضرورت و کلیت دارد و قضیه پسین یا پس از تجربه فاقد ضرورت و کلیت است.

ج) قضیه تألیفی پیشین، مانند $7+5=12$ و همه قضایای ریاضیات شامل حساب و هندسه.

د) قضیه تألیفی پسین، مانند هر جسمی سنگین است و همه قضایای علوم تجربی.

لبّ سخن کانت این است که: «مراد ما از معرفت «پیشین»، شناخت مستقل از این یا آن تجربه نیست، بلکه شناختی است که مطلقاً مستقل از هر گونه تجربه‌ای است. در برابر این، معرفت تجربی است که فقط به صورت «پسین»، یعنی از راه تجربه، ممکن است. وجوه «پیشین» شناخت را آن‌گاه شناخت ناب می‌نامند که هیچ آمیزه‌ای از هیچ امر تجربی نداشته باشد. بدین ترتیب، برای نمونه، این گزاره که «هر تغییری علّت دارد» با آن که گزاره‌ای «پیشین» است، ناب نیست، زیرا تغییر، مفهومی است که تنها، از تجربه می‌تواند به دست آید» (کانت، ۱۹۲۹، ص ۴۳).

1. a priori
2. a posteriori
3. Analytic
4. Synthetic

بنابراین، قضیه یا گزاره پیشین ناب و خالص، گزاره‌ای است که مطلقاً و یکسره پیش از هر گونه تجربه‌ای باشد و هیچ آمیزه‌ای از تجربه نداشته باشد. اکنون باید دید که معیار تفکیک و تمییز میان معرفت ناب، یعنی پیشین و تجربی یا پسین چیست و چگونه می‌توان آنها را از هم بازشناخت؟ کانت می‌گوید: «تجربه به ما می‌آموزد که چیزی چنین و چنان است، اما نمی‌آموزد که نمی‌تواند به گونه دیگر باشد. بر این اساس، اولاً، اگر ما گزاره‌ای داشته باشیم که وقتی ادراک می‌شود، «ضروری» ادراک می‌شود، قضیه‌ای است «پیشین» و اگر علاوه بر این، برگرفته از هیچ گزاره‌ای هم نباشد، مگر از گزاره‌ای که به نوبه خود اعتبار قضیه ضروری دارد، قضیه‌ای مطلقاً پیشین خواهد بود.

ثانیاً تجربه هرگز به قضایا کلیت حقیقی و دقیق نمی‌دهد، بلکه فقط از طریق استقرا، کلیت مفروض و نسبی می‌دهد. بنابراین، فقط به درستی می‌توان گفت که تا آنجا که ما تاکنون مشاهده کرده‌ایم، این یا آن قاعده استثنا ندارد. پس اگر قضیه‌ای با کلیت دقیق، یعنی به گونه‌ای ادراک شود که هیچ استثنایی در آن ممکن نباشد، از تجربه مأخوذ نیست، بلکه اعتباری مطلقاً پیشین دارد. کلیت تجربی، فقط یک عمل گزارفی است که با آن، اعتبار موجود در بیش‌تر موارد به اعتبار موجود در همه موارد، بسط می‌یابد - مثلاً در گزاره «همه اجسام سنگین‌اند». از سوی دیگر وقتی کلیت دقیق ذاتی یک حکم باشد، این از یک منبع خاصی برای معرفت حکایت می‌کند و آن قوه معرفت «پیشین» است. بدین ترتیب ضرورت و کلیت دقیق، معیارهای مطمئنی برای معرفت پیشینند و از یکدیگر انفکاک ناپذیرند» (همان، صص ۴۳ و ۴۴).

بر اساس این گفته کانت، از آنجا که هر امر تجربی امکان دارد به گونه دیگری هم باشد، پس هر امر تجربی، ممکن است نه ضروری و از آنجا که امور تجربی از راه استقرا گسترش می‌یابند و استقرا هم تنها، موارد استقرا شده را شامل می‌شود و نه همه موارد را، پس، تجربه کلیت فراگیر و استثنایپذیر به دست نمی‌دهد. از اینجا و با این دو معیار می‌توان نتیجه گرفت که پس در هر موردی که ضرورت ناب و کلیت تام و فراگیر یافت شود، آن مورد، غیر تجربی یا «پیشین» است و هر جا که این دو معیار با هم یافت نشوند، تجربی یا «پسین» است. اما در مورد قضایای تحلیلی و تألیفی و تفاوت آنها با یکدیگر، بیان کانت از این قرار است: «در همه قضایایی که در آنها در باب رابطه موضوع با محمول می‌اندیشند (من، تنها قضایای ایجابی را بررسی می‌کنم، زیرا کاربرد قضایای سلبی از آن پس آسان است) این رابطه به دو

طریق متفاوت، ممکن است: یا تعلق محمول ب به موضوع الف، همچون چیزی است که در مفهوم الف (نهفته و) مندرج باشد، یا ب در بیرون الف قرار دارد، هر چند در واقع با آن مرتبط است. در مورد اول من قضیه را تحلیلی و در دیگری آن را تألیفی می‌نامم. بنابراین قضایای تحلیلی (ایجابی) قضایایی است که در آنها رابطه محمول با موضوع از طریق این‌همانی ادراک می‌شود، اما قضایایی را که این رابطه در آنها بدون این‌همانی یافت می‌شود، باید تألیفی نامید. دسته اول را، از آن جهت که از طریق محمول به مفهوم موضوع چیزی نمی‌افزاید، بلکه فقط آن را به آن مفاهیم سازنده‌ای تفکیک [تحلیل] می‌کند که همه آنها را هر چند به صورت درهم [و مبهم] در آن ادراک می‌شده‌اند، می‌توان تبیین کننده نامید، اما دسته بعدی به مفهوم موضوع، محمولی را می‌افزاید که به هیچ روی در آن، یافت نشده و هیچ تحلیلی از آن به دست نمی‌آید و بنابراین می‌توان آنها را فزاینده [گستراننده]^۱ نامید.

برای نمونه، اگر من بگویم: «همه اجسام ممتدند» این یک قضیه تحلیلی است، زیرا برای این که امتداد را با جسم متحد بیابم، نیاز ندارم به ورای مفهومی بروم که آن را با جسم مرتبط می‌سازم. در برخورد با این محمول، فقط لازم است که مفهوم [موضوع] را تحلیل کنم، یعنی در خودم نسبت به کثرتی که همواره در آن مفهوم می‌یابم آگاه شوم. پس این قضیه، تحلیلی است. اما وقتی می‌گویم: «همه اجسام سنگین‌اند» محمول [سنگین] چیزی است که با هر آن چه من در صرف مفهوم جسم به معنای عام می‌یابم، کاملاً متفاوت است و بنابراین افزایش چنین مفهومی، قضیه تألیفی می‌سازد.

من اگرچه محمول «سنگینی» را در مفهوم جسم به معنای عام نمی‌گنجانم [و نمی‌یابم] اما این مفهوم از متعلقی تجربی از طریق یکی از اجزای آن، حکایت می‌کند و من می‌توانم اجزای دیگر همین تجربه را به آن جزء بیفزایم، به گونه‌ای که بدین طریق [همه اجزا] باهم متعلق به این مفهوم باشند.

بر اساس آن چه از سخنان خود کانت نقل شد، چهار نوع قضیه یاد شده وی در آغاز مقاله، به این صورت در می‌آید:

۱. عبارات درون [] از مترجم و عبارات درون () از کانت است.

۱. قضایای تألیفی پیشین شامل ریاضیات - اعم از حساب و هندسه - که هر چند تألیفی است، اما چون - به زعم کانت - عدد که موضوع حساب است از زمان و اشکال که موضوع هندسه است، از مکان نشأت می‌گیرند و این دو هم به نظر او صورت ذهن و بنابراین پیشین‌اند، نه تجربی و پسین، پس همه احکام ریاضیات ضروری و کلی است.
۲. قضایای تألیفی پسین که شامل همه شعب علوم تجربی است و چون این قضایا تجربی است، در ذات و ماهیت خود ضرورت و کلیت ندارند، اما کانت با انقلاب کوپرنیکی خود دو مقوله کلیت و ضرورت را صورت ذهن می‌گیرد و علوم تجربی را هم مشمول این دو مقوله قرار می‌دهد و از این راه آنها را علم - یعنی کلی و ضروری - می‌سازد.
۳. قضایای تحلیلی پیشین، از آنجا که محمول در آنها با تحلیل از موضوع به دست می‌آید و بر موضوع حمل می‌شود، معرفت تازه‌ای به دست نمی‌دهند و به همین جهت هم آنها را فقط گزارنده، شارح^۱ و مبین مفهوم موضوع - و به تعبیر ما: حمل اولی - می‌نامد.
۴. و سرانجام، قضایای تحلیلی پسین که کانت آنها را بدون مصداق و در واقع بی‌معنا می‌داند، زیرا تحلیلی بودن - به گمان وی - مخصوص قضایای پیشین است و قضایای پسین چون از راه تجربه به دست می‌آیند، در ذات و گوهر خود تألیفی‌اند و محال است که تحلیلی باشند.

بررسی و نقد

۱. مراد کانت از قضیه مطلقاً پیشین چیست؟ با توجه به این که خود وی در آغاز درآمد «سنجش خرد ناب» می‌گوید: «بدون تردید همه معرفت ما با تجربه آغاز می‌شود»، قطعاً او مانند دکارت و دکارتیان نیست که معتقد به مفاهیم فطری باشد، پس مرادش از اطلاق در تعبیر «مطلقاً پیشین» نمی‌تواند و نباید اطلاق به معنای حقیقی - یعنی پیش از هر گونه تجربه‌ای - باشد، بلکه مراد اطلاق نسبی است، به این صورت که به گفته خودش در همان درآمد، اشیای خارجی نخست در ما تأثیر می‌گذارند و ماده خام معرفت را به ما می‌دهند و سپس ذهن صورت خود را به آن می‌زند. پس، شناخت کانت اساساً تجربی است و بنابراین

1. Explicative

قضیه‌ای که مطلقاً پیش از هر گونه تجربه‌ای باشد، نخواهد داشت، بلکه در آن شناخت پاره‌ای از تجارب و قضایای مبتنی بر آنها بر بقیه تقدّم دارند.

اکنون سؤال این است که آن تجربه‌ای که مبنای معرفت می‌شود، کدام است؟ آیا تجربه یا تجارب اولیه دوران کودکی است (= زمانی)؟ یا تجربه‌ای است که در آن، صورتی ذهنی به دست می‌آید و ذهن با تحلیل آن صورت، مفاهیمی - و به تعبیر ما ذاتیاتی - از آن به دست می‌آورد که نفی و انکار آنها مساوی با نفی و انکار آن صورت است و در واقع قبول آن صورت و سپس انکار آن مفاهیم یا ذاتیات از آن، متضمن تناقض است؟ از مجموع دیدگاه کانت به دست می‌آید که مراد وی از پیشین، همین شقّ دوم است. بنابراین می‌توان گفت که در هر تجربه‌ای صورتی ذهنی یا مفهومی به دست می‌آید که اگر ذهن آن را تحلیل کند، مفاهیم یا ذاتیاتی در آن می‌یابد که انکار آنها، انکار اصل آن مفهوم و متضمن تناقض است. لازمه و نتیجه این گفته این است که پیشینی بودن یک قضیه، بستگی به حمل و التفات ذهن در مورد هر مفهومی دارد، و هر مفهومی که از هر تجربه‌ای به دست می‌آید و شناخت تازه‌ای از واقعیت به دست می‌دهد، اگر ذهن به تحلیل آن مفهوم پرداخت و خصیصه‌ای را از آن به دست آورد که همواره با آن ملازمت دارد، آن خصیصه، نسبت به خصایصی که بعداً به دست خواهد آمد، پیشین خواهد بود و بنابراین هر قضیه تألیفی - خواه پسین و خواه پیشین - پیشین نسبی است نه مطلق.

کانت، صفت امتداد و نفوذناپذیری را برای جسم پیشین می‌داند، اما اولاً این دو صفت جز از راه تجربه به دست نیامده‌اند و مفهومی مطلقاً پیشین از آنها نداشته‌ایم ثانیاً آیا نفوذناپذیری هم‌رتبه و هم‌تراز امتداد است یا امتداد مقدّم است؟ ظاهراً امتداد مقدّم باشد، یعنی اگر کسی به تعبیر کانت، امتداد را از جسم سلب کند، جسمی باقی نمی‌ماند و سلب‌کننده دچار تناقض می‌شود، اما نفوذناپذیری دست‌کم به این وضوح نیست. ثالثاً بعد از کشف نیروی جاذبه، آیا سنگینی برای جسم، همانند امتداد و نفوذناپذیری، ذاتی به نظر نمی‌آید؟ آیا برای کسانی مانند خود نیوتن و فیزیک‌دان‌های پس از او، وزن داشتن برای جسم ذاتی نیست و اگر فیزیک‌دانی آن را از جسم سلب کند، آیا دچار تناقض نمی‌شود؟ گمان می‌کنم جواب باید مثبت باشد!!

حرکت زمین برای گالیله، نسبیّت برای انیشتین و اتباع وی و هزاران کشف علمی قطعی در رشته‌های مختلف علوم و حتی یافته‌های عادی و روزانه هر کسی هر کدام برای موضوع خاصّ خودشان همانند اکتشاف وزن برای جسم است و بنابر آن چه گفته شد، از

زمان شناخته شدن، برای کسانی که به آنها آگاه می‌شوند نسبت به مراحل شناخت بعد از آن، باید پیشین محسوب شوند و میان شناخت تجربی امتداد و شناخت نفوذناپذیری و وزن و مرکب بودن از اتم و ... برای جسم تفاوتی نیست و همانطور که سلب امتداد از جسم برابر است با نفی جسم و متضمن تناقض است، سلب مرکب بودن جسم از اتم هم، برای فیزیکدان جدید، برابر با نفی جسم و متضمن تناقض است.

۲. کانت می‌گوید: «تجربه به ما می‌آموزد که چیزی چنین و چنان است، اما نمی‌آموزد که نمی‌تواند به گونه دیگر باشد» اینجا نقطه آغاز یا گذرگاه بسیار خطیری است که کانت بی‌پروا و آسان از آن گذشته است. این قضیه که «این آتش عینی خارجی متعلق تجربه من، می‌سوزاند» قضیه‌ای است ضروری، زیرا آتش سوزان را با شهود و علم حضوری، یکجا یافته‌ام و تا وقتی این شهود و علم حضوری برجا است، یافت، ضروری است و جایی برای طرح و توهم امکان نیست. آری پس از آن که این رابطه قطع شد و از آن علم حضوری صورتی در ذهن بر جای ماند و به عبارتی علم حضوری در قالب علم حصولی نمودار شد، جا برای امکان یا احتمال باز می‌شود و این امکان خصیصه ذهن است که می‌تواند آن صورت ذهنی را به گونه‌های مختلف به خارج نسبت دهد و گرنه خود آن شهود تجربی ضروری است و به هیچ روی امکان‌بردار نیست. البته کانت چون به این علم حضوری یا شهود و به لوازم و نتایج آن نپرداخته است، به مشکلات فراوانی دچار شده است.

در واقع تجربه به ما می‌آموزد که این موضوع تجربی من این محمول را بالضروره دارد و پیدا است که موضوع تا وقتی به همین حال باشد، همین محمول را خواهد داشت و امکان در آن راه ندارد. اما این که موضوع به همین حال باقی خواهد ماند یا نه، این، دیگر از عهده این تجربه - از آن حیث که تجربه است - بیرون است و باید از راه دیگری - مانند تحول عالم ماده - اثبات شود و این مطلب هم اختصاص به قضایای تجربی ندارد، بلکه در قضایای غیرتجربی هم ذهن فقط حکم می‌کند که تا موضوع به همین حالی باشد که من یافته‌ام محمول را هم بالضروره خواهد داشت، اما این که موضوع به همین حال می‌ماند یا نه از عهده این ادراک و این حکم بیرون است. بنابراین، این گفته کانت که: «تجربه به ما می‌آموزد که چیزی چنین و چنان است، اما نمی‌آموزد که نمی‌تواند به گونه دیگر باشد؛ برای تجربه از آن حیث که تجربه است و با شیء خارجی با علم حضوری حاصل می‌شود، ثابت نمی‌کند که ممکن است به گونه دیگری هم باشد!

۳. کانت ضرورت و کلیت را از قضایای تجربی سلب کرده و آنها را لازمه قطعی قضایای پیشین دانسته است. اما اگر ما علم را - چنان که در کتاب *بُن لایه‌های شناخت* گفته‌ام - تصور بدانیم، خواه تصور حاصل از امور تجربی و حسّی و خواه تصور حاصل از حقایق فراحسّی - مانند یافته‌های معصومان و پیامبران علیهم‌السلام از حقایق برزخی و فراتر از آنها که با الهام و وحی ادراک می‌شوند - و بگوییم که محمول تنها با تحلیل از موضوع به دست می‌آید و بر آن حمل می‌شود، در این صورت همه قضایا تحلیلی و در نتیجه ضروری است و بنابراین ضرورت پیوند میان محمول با موضوع منحصر به قضایای پیشین نیست، بلکه هر قضیه‌ای خواه تصور یا موضوع آن از تجربه حسّی گرفته شده باشد و خواه از ادراک فراحسّی، خواه موضوع قضایا عینی باشد و خواه مانند مقولات ثانیه فلسفی و منطقی ذهنی باشد، رابطه محمول آن با موضوعش برای متکلم که موضوع و محمول و رابطه آنها و حکم را، همه، با علم حضوری می‌یابد ضروری است.

اما کلیت، تا آنجا که بررسی کرده‌ام، کانت تعریفی از آن به دست نداده، تنها در بیان قضایای کلی و جزئی می‌گوید: «اگر قضیه جزئی را با کلی فقط از حیث معرفت بسنجیم، به لحاظ کمیت، نسبت جزئی با کلی همچون نسبت وحدت با عدم تناهی است» (همان، ص ۱۰۷).

اما در منطق و فلسفه ما، کلی این طور تعریف شده است: «مفهومی که صدق آن بر بیش از یکی ممتنع نیست» (مظفر، ۱۳۸۸، ص ۶۷). یا «کلی مفهومی است مشترک میان افراد فراوان» (ملاصدرا، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۱). در این تعریف‌ها کلی مفهوم است و پیدا است که جای مفهوم هم ذهن است. اما این که کلی از کجا گرفته می‌شود و ذهن در آن، چه تصرفی می‌کند و آن را چگونه می‌سازد؟ در افلاطون و ارسطو و فلسفه اسلامی آرای گوناگونی در باب آن، وجود دارد که بیان آنها در این مقال نمی‌گنجد.

اما کانت چنان که می‌دانیم کلی را از مقولات فاهمه و صورت ذهن می‌داند و جایگاه کاربرد آن، قضایا است، مانند هر انسانی فناپذیر است، ولی پرسش این است که این صورت ذهنی نامتعیّن، که با ماده خارجی نامتعیّن تعین می‌یابد چگونه کلی می‌شود یعنی از افراد نامتناهی حکایت می‌کند و بر آنها انطباق می‌یابد؟

به عقیده من ایراد اساسی این است که کانت خواسته است تا مسأله شناخت را با منطق واز راه قضایای منطقی تبیین کند و این خطا است، زیرا منطق ابزار و قالبی است که فکر را با آن

می‌سنجند و مراعات آن، فکر را از خطا باز می‌دارد و پیداست که آلت و ابزار نباید و نمی‌تواند جای ذوالآله را بگیرد، بلکه باید نخست چگونگی پیدایش فکر یا شناخت را از راه‌های دیگر بازشناخت و تبیین کرد، آن‌گاه برای ترتیب قیاس و استدلال و ... از منطق بهره جست.

اما به نظر من کلی این‌طور ساخته می‌شود که ما در رویارویی با هر شیئی، خواه حسّی و یا فراحسّی و خواه خارجی و یا ذهنی - مانند شادی و اندوه - صورت یا مفهومی از آن می‌گیریم، سپس آن را لحاظ می‌کنیم و می‌گوییم ما به ازاء و محکی هر صورتی که از هر حیث همانند ما به ازاء و محکی این صورت باشد، خواه هم اکنون موجود باشد و یا در گذشته موجود شده باشد و یا در آینده موجود شود، اوصاف و احکام همین را خواهد داشت و این مفاد همان قاعده «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واحد» است (برای تفصیل مطلب، ر.ک: احمدی، ۱۳۸۸). بر این اساس، کلی با وصف کلیت، تنها، لحاظ و اعتبار ذهن است، اما از آن جهت که مصداق اصلی و منشأ آن را از خارج گرفته است، با خارج انطباق دارد، زیرا هر مصداقی، هر چند فراوان، یافت شود، اگر از هر حیث مشابه مصداق نخستین باشد، همان صفت و همان حکم را خواهد داشت.

تا اینجا روشن شد که ما چگونه با روشی متفاوت با روش کانت، از تجربه ضرورت و کلیت به دست می‌آوریم. اکنون بپردازیم به نقد یکایک قضایای کانت:

۱. قضیه تحلیلی پیشین - مثال کانت قضیه «هر جسمی ممتد است» بود و گفتیم که میان این قضیه و قضیه «هر جسمی سنگین است» که کانت آن را تألیفی پسین می‌داند هیچ تفاوتی نیست؛ زیرا همان‌طور که سنگینی برای جسم یک‌جا و در تجربه واحد به صورت جسم سنگین به دست آمده، امتداد هم برای جسم، یک‌جا و در تجربه واحد به صورت جسم ممتد به دست آمده و چنین نیست که مفهوم امتداد آن‌طور که دکارت می‌گفت پیش از هر گونه تجربه‌ای به صورت فطری در ذهن موجود باشد. بنابراین، این قضیه و امثال آن هم تحلیلی پسین یا پس از تجربه است، زیرا که اندام‌های حسّی ما با جسم برخورد کرده و میان آنها رابطه تأثیر و تأثر یا علی- معلولی برقرار گردیده و از جسم صورتی در ذهن ما باقی مانده که حاکی از ما به ازاء ممتد است، سپس ذهن این صورت را به صفت و موصوف یا موضوع و محمول تحلیل می‌کند و به صورت قضیه «جسم ممتد است» در می‌آورد و بر این اساس، این

قضیه تحلیلی پسین است - یعنی پس از اولین تجربه ساخته شده است - و وقتی این قضیه تحلیلی پسین باشد، سایر انواع قضایا هم - چنان که خواهیم دید - به طریق اولی تحلیلی پسین خواهند بود و اساساً به نظر ما، هیچ قضیه پیشینی وجود ندارد، بلکه همه قضایا پس از تجربه - خواه تجربه حسی و خواه تجربه و دریافت فراحسی - به دست می‌آیند و محمول از موضوع با تحلیل به دست می‌آید و بنابراین، همه، تحلیلی پسین‌اند.

۲- قضیه تألیفی پیشین - شامل ریاضیات اعم از حساب و هندسه - گفتیم که کانت برای بیان علت یقینی بودن حساب، آن را از مقوله زمان که صورت ذهن است و تجربی نیست تا امکان خطا داشته باشد، بیرون می‌آورد و به گزاره $7+5=12$ مثال می‌زند که عدد ۱۲ در جمع $7+5$ نیست و با تحلیل از آن به دست نمی‌آید [زیرا عدد ۱۲ می‌تواند حاصل جمع اعداد فراوان دیگری - مانند $8+4$ یا $3+9$ و ... - هم باشد] پس قضیه پیشین هست، اما تحلیلی نیست. برای هندسه هم به گزاره «خط مستقیم کوتاه‌ترین فاصله میان دو نقطه است» مثال می‌زند و می‌گوید: «مفهوم کوتاه‌ترین» کاملاً افزایشی است و نمی‌توان آن را با هیچ تحلیلی از مفهوم «خط مستقیم» به دست آورد. (همان، ص ۵۳) و چون مقوله مکان صورت فاهمه است و از تجربه برگرفته نیست، پس پیشین است، ولی چون مفهوم محمول از مفهوم موضوع به دست نیامده، قضیه تألیفی است.

اما حق آن است که موضوع حساب، یعنی عدد^۱ - که خود، معدود واقع شده و به همین جهت هم یقینی است - و نیز موضوع هندسه یعنی اشکال، همه، از تجربه گرفته شده‌اند و قضایایی که از آنها ساخته می‌شود، سراسر تحلیلی پسین است. در همان گزاره $7+5=12$ مجموع ۷ و ۵ یک مفهوم است و «مساوی با ۱۲ یا ۱۲» هم یک مفهومی است که از تحلیل مفهوم مجموع ۷ و ۵ در این گزاره به دست می‌آید، حال اگر گزاره‌های دیگری بسازیم به این صورت $12=9+3$ یا به این صورت $12=8/39+3/61$ یا به گونه‌های بسیار فراوان دیگر که حاصل جمع هر کدام همان ۱۲ باشد، این محمول با تحلیل از موضوع خاص آن قضیه به دست می‌آید و بر آن حمل می‌شود و بنابراین فراوانی قضایایی که محمول آنها ۱۲ باشد،

۱. برای بیان ماهیت عدد و چگونگی پیدایش آن و سبب یقینی بودن ریاضیات (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۱، صص ۲۰۸ و ۲۰۹).

زیانی به تحلیلی بودن قضیه نمی‌زند. در واقع باید هر قضیه‌ای را جداگانه در نظر گرفت و به تحلیل موضوع آن پرداخت و محمول یا محمول‌هایی را از آن به دست آورد، نه اینکه بگوییم چون عدد ۱۲ می‌تواند حاصل جمع اعداد دیگری غیر از $۷+۵$ هم باشد، پس تحلیلی نیست.

در مورد قضیه هندسی یادشده هم باید گفت وقتی در تجربه به خط مستقیم برمی‌خوریم و تصویری از آن به دست می‌آوریم، مفهوم کوتاهترین فاصله در همان مفهوم «مستقیم» مندرج است، بنابراین، افزون بر اینکه مفهوم خط مستقیم از راه تجربه به دست می‌آید و نیازی نیست که آن را برگرفته از مقوله پیشین مکان در فاهمه بدانیم، کاملاً تحلیلی هم هست؛ زیرا محمول از تحلیل همان مفهوم «مستقیم» مندرج در موضوع به دست آمده است.^۱

۳. قضایای تألیفی پسین، از آنجا که در اینها هم مانند سایر قضایا - چنان‌که دیدیم - محمول با تحلیل از موضوع به دست می‌آید و بر آن حمل می‌شود، اینها هم تحلیلی، بلکه سرتاسر قضایا، پسین‌اند.

۴. اما در قضیه تحلیلی پسین که کانت آن را بی‌معنی و ناممکن می‌داند، درست بر عکس نظر وی، چنان‌که دیدیم همه قضایا، از همین یک نوعند، زیرا هر تصویری از تجربه‌ای اعم از - تجربه حسّی یا تجربه یعنی ادراک و دریافت فراحیسی - گرفته می‌شود و بنابراین پسین یا پس از تجربه است. همان تصوّر، موضوع قرار می‌گیرد و محمول با تحلیل از آن به دست می‌آید، پس تحلیلی است. از این رو همه قضایا سراسر تحلیلی پسین‌اند.

همین بحثی که در باب این قضایای چهارگانه کانت مطرح شد، در باب قضایای خارج محمول و محمول بالضمیمه و نیز در قضایای حمل اولی و حمل شایع صناعی در منطق و فلسفه اسلامی، جاری است، یعنی قضایای دارای محمول بالضمیمه به خارج محمول و قضایای حاوی حمل شایع صناعی به حمل اولی باز می‌گردند و در واقع، حمل در آنها فقط خارج محمول یا محمول به حمل اولی است نه محمول بالضمیمه و نه محمول به حمل شایع صناعی، زیرا وقتی می‌گوییم کتاب سنگین است، محمول سنگین را از کجا آورده و ضمیمه کتاب کرده‌ایم تا آن را محمول بالضمیمه بنامیم؟ جز این است که بگوییم کتاب را

۱. برای دریافت چگونگی تحلیل مفهوم محمول از مفهوم موضوع (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۸، صص ۳۱ و ۳۴).

برداشتیم و آن را سنگین یافتیم؟ پس در حقیقت وصف سنگین را در خود کتاب یافتیم و با تحلیل مفهوم کتاب، مفهوم سنگین را از همان درآوردیم و بر آن حمل کردیم. وگرنه این پرسش پیش می‌آید که محمول «سنگین» از کجا آمد و به این موضوع ضمیمه شد و در آن صورت صدق قضیه چگونه تبیین‌پذیر است؟ بنابراین، اینها هم مانند آن قضایای چهارگانه کانت تحلیلی پسین‌اند.

نتیجه

کانت بر پایه تعریف و شروعی ناصواب، اولاً تجربه را ضرورت‌بخش و کلیت‌بخش ندانسته و به همین جهت ناگزیر شده است ضرورت و کلیت را دو مقوله پیشین از مقولات فاهمه و صورت فاهمه بداند، ما در این مقال راه دیگری برای تبیین ضرورت و کلیت نشان داده‌ایم و نظر کانت را مخدوش دانسته‌ایم.

کانت چهار قضیه معروف دارد به نام: ۱. تحلیلی پیشین، ۲. تألیفی پیشین، ۳. تألیفی پسین، ۴. تحلیلی پسین، در این مقاله ضمن تبیین یکایک آنها، نظر کانت را در باب همه آنها نقد و نقض کرده و نظر خود را - که همه قضایای تحلیلی پسینی است - آورده‌ایم. قضایای خارج محمول و محمول بالضمیمه و نیز حمل اولی و حمل شایع صناعی را هم - که در منطق و فلسفه خودمان آمده است - از سنخ همان چهار قضیه شمرده‌ایم و همه را به تحلیلی پسین بازگردانده‌ایم.

منابع و مأخذ

۱. احمدی، احمد (۱۳۸۸). *بن‌لایه‌های شناخت*. تهران: سمت.
۲. صدرالدین شیرازی، محمد (بی‌تا). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*. قم: مکتبه المصطفوی.
۳. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸ق). *المنطق*. نجف: مطبعة النعمان.
4. Kant, I. (1929). *Critique of pure reason*. Translated by M. S. Kemp.
5. Kemp, S. N. (1984). *A Commentry to Kant's Critique of Pure Reason*. Humanities press international.

